

## خشونت نسبت به زنان، مقصر کیست؟

صفحه ۴

آذر ماجدی

### بیانیه مشترک بمناسبت سالروز ۲۵ نوامبر

مسبب خشونت علیه زنان نظام طبقاتی مبتنی بر خشونت است!

## باز هم درباره شورا

صفحه ۸

منصور حکمت

## تروریسم اسلامی در منطقه و جهان

بخش اول: تروریسم اسلامی در منطقه

صفحه ۱۲

نادر شریفی

## بوعزیزی های ایران

صفحه ۱۵

سیاوش دانشور

## دولت را موظف کنیم!

دولت موظف به تامین نیازهای معیشتی و

پزشکی و بهداشتی کلیه ساکنین ایران است!

۵۷۱

# مستقلی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

Worker-communist Party of Iran -  
Hekmatist

۷ آذر ۱۳۹۹ - ۲۷ نوامبر ۲۰۲۰

## حکومت سپاهی

### پرده آخر رژیم اسلامی

اینروزها سران سپاه و رسانه ها از مطلوبیت دولت نظامیان، یک دولت و رئیس جمهور سپاهی سخن می گویند. تردیدی نیست که ضد انقلاب اسلامی از همان ابتدا ترکیبی از باندهای سیاسی و نظامی بود، از سران حکومت تا وزیر و وکیل و دیپلمات و روزنامه نگار و تاجر و سرمایه دار در ایران عمدتاً سابقه سپاهی دارند. سپاه در تمام جوارح حکومت حضور و نفوذ دارد. سپاه پاسداران بویژه بعد از جنگ ایران و عراق و بتدریج به یک وزنه مهم سیاسی-اقتصادی-امنیتی بدل شد. سپاه بویژه از دوره دو خرداد تاکنون بعنوان یک دولت سایه عمل کرده است. به این معنا حاکمیت دستجات نظامی در جمهوری اسلامی جدید نیست. آنچه اکنون قرار است رخ دهد، یک نوع بازسازی حکومت اسلامی برای جواب دادن به نیازهای مشخص و بلافصل داخلی و خارجی است. این حرکتی برای یکدست کردن حکومت و طرحی جدید برای بقا است. طرحی که در آن نظامی ها حرف اول و آخر را میزنند و سازمان قدرت تابعی از اراده و سیاست آنهاست. جمهوری اسلامی در تناقض هویتی تقابل با آمریکا و غرب و تبدیل شدن به یک شریک و متحد غرب در منطقه برای تامین امنیت خویش است. رژیم اسلامی چه برای یک معامله بزرگ با غرب و یک چرخش استراتژیک و چه برای تقابل با

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

## حکومت سپاہی

### پردہ آخر رژیم اسلامی ...

امواج اعتراض توده ای و کارگری، به تغییر آرایش در بالا و فشرده شدن نیاز دارد. تغییری که نقشه راه جدید بقای نظام را با قدرت مانور بیشتر و از نظر هویت ایدئولوژیکی بدرجات سهل تری جذب کند.

منصور حکمت زمانی این احتمال را بعنوان یک تلاش محتمل و یک کارت بازی تحت عنوان "نسخه پاکستانی جمهوری اسلامی" در شرایط تشدید بحران طرح کرده بود. ما در یادداشت‌های سیاسی سالهای گذشته از جمله چند ماه قبل از رویدادهای دیماه نود و شش، به سیاست استحاله از راست و امکان ورژن پاکستانی جمهوری اسلامی، یعنی حاکمیت نظامیان، تاکید و از جمله اشاره کردیم:

#### "سیاست استحاله"

اصلاح طلبی اسلامی بیش از انصار حزب الله و سپاه پاسداران و خامنه ای ها موفق بوده اند نظام اسلامی را سرپا نگاه دارند. بویژه بعد از پایان جنگ ایران و عراق تاکنون، لایه هائی از سرمایه داران و افسار مرفه شکل گرفتند که اصلاح طلبی اسلامی اساسا نماینده و سخنگوی سیاسی و اقتصادی این طیف در درون حکومت و حاشیه حکومت بوده است. لایه هائی از سرمایه داران و هزار فامیل آخوندهای مُعم و مُکلا که دست شان در یک سفره است، همه در جنایات هولناک رژیم دست دارند، بخشا عیار نزدیکی و دوری از حکومت را با میزان جنایت و سببیت علیه مردم در مقاطع سرنوشت ساز توضیح میدهند، برسر تقسیم ثروت جامعه و حاصل استثمار طبقه کارگر دعوی درون خانوادگی و درون طبقاتی دارند، جزو "خودی" های نظام هستند. اصلاح طلبی این طیف برسر بقای نظام اسلامی شان از تهدید سرنگونی است.

آنچه که در ادبیات رایج "طبقه متوسط" اطلاق میشود، بیان دو خردادی همان خرده بورژوازی مرفه است که اگرچه بخشا از نظر فرهنگی در تضاد با قوانین تنگ و تُرش حکومت قرار دارند اما از نظر سیاسی امثال خاتمی ها، رفسنجانی ها و روحانی ها را نمایندگان سیاسی خود میدانند. این قشر بنا به روانشناسی اجتماعی و روحیه محافظه کار و منفعت جوی خویش، ترجیح میدهد وضعیتشان بهم نخورد، مشغول لغت و لیس در سایه حکومت اسلامی باشند، و صد البته با زبان کمتر اسلامی علیه هر نوع تغییر انقلابی آن جامعه سُخن بگویند. لایه های فوقانی این قشر در تعاملی نزدیک با رژیم اسلامی قرار دارند و بقای رژیم اسلامی را به تغییرات انقلابی ترجیح میدهند. این قشر محدود اما پُر سر و صدای جامعه، که بلطف رسانه ها در داخل و خارج تا حد یک آکتور مهم سیاست ارتقا داده شده است، با هر تغییر تناسب قوای سیاسی بنفع روند سرنگونی و جایگزینی رژیم اسلامی، بنا به روحیه محافظه کار و مُدبذب و کاسیکارانه اش، تغییر صف میدهد. اینها مخاطبین اصلی نیروهای راست بیرون حکومت نیز هستند. تا حکومت اسلامی هست، این لایه اعم از حکومتی و غیر

حکومتی و شبکه رسانه ای حامی شان، ساز شرکت در "انتخابات" و ضدیت با سرنگونی و تغییر از پائین را کوک میکنند. اما بُمجرد اینکه شامه تاجر مسلک شان بوی تغییر حس کند، اولین کسانی هستند که پشت قهرمانان پوشالی دیروزشان را خالی میکنند و برای راوند بعدی آماده میشوند.

#### ورژن پاکستانی جمهوری اسلامی

با اینحال از نظر اقتصادی و سیاسی طیف اصلاح طلبان حکومتی و طرفدار تعامل با غرب در قیاس با طیف سرمایه داران نظامی و امپراطوری آخوندها که تراست های بزرگ اقتصادی را اداره میکنند، در موقعیت بسیار ضعیف تری قرار دارند. کارکرد موسمی این طیف صرفا انعکاسی از بقای رژیم است. تا رژیم اسلامی هست، جناح ها و تقابلهای درونی را باز تولید میکند. به این معنا جناح های حکومتی واقعیتی پایدارتر از قالب سیاسی جناح بندی در هر دوره هستند. اصلاح طلبی حکومتی و سیاست استحاله تابعی از موجودیت رژیم اسلامی است. اوضاع عمومی جمهوری اسلامی و بحرانهای تودرتوی آن و فساد و پوسیدگی تمام جوارح نظام، نوعی تغییر از درون را الزامی کرده است. منطق این تغییر کماکان بقای حکومت است اما اینبار در فاکتورهای منطقه ای قدرت و اوضاع وخیم داخلی و تهدید سرنگونی ضرب شده است.

به نظر میرسد ما به سمتی میرویم که استحاله چپان اینبار از درون راست اسلامی و نظامیان عروج کنند. مسئله جمهوری اسلامی بعد از خامنه ای نیز این چشم انداز را عینی تر کرده است. اینبار سیاست استحاله میتواند با تغییر آرایش درون حکومتی، فشرده شدن حکومت، چرخش بیشتر سیاسی و اقتصادی به سمت روسیه و چین در متن کشاکشهای منطقه ای، میدان پیدا کردن گرایش که در عین حفظ جمهوری اسلامی با ترکیبی از ناسیونالیسم ایرانی - اسلامی و کمتر آخوندی و بیشتر نظامی، به بهانه اوضاع منطقه و کنترل داخلی، نقش اصلاح طلبی اسلامی کنونی را برای بقای رژیم اسلامی بازی کند. چهار چوبی که بتواند جلوی تنش های درون رژیم بعد از خامنه ای را بگیرد، موقعیت رژیم اسلامی را تهدید نکند، و تصویری از "تغییر و پوست اندازی" در درون رژیم اسلامی بدهد. امری که محتمل است با برخورد مثبت سیاست پراگماتیستی آمریکا و دول غربی روبرو شود. نوعی ورژن پاکستانی جمهوری اسلامی بعنوان آخرین برگ بازی بقای حکومت و سیاست استحاله.

یک امکان دیگر که میتواند به سیاست استحاله از سمت جناح راست تر حکومت امکان بدهد، تشدید بحرانهای منطقه و امکان درگیری نظامی با جمهوری اسلامی است. کافی است بیاد بیاورید که شلیک چند موشک توسط سپاه پاسداران به سوریه و مناطقی که داعش در آن مستقر است، با چه موجی از تمایلات مُبتدل ناسیونالیسم ایرانی در داخل و خارج روبرو شد. به خط شدن کل حکومت از اصلاح طلب و اصولگرا و به حرکت درآمدن شوونیسم ایرانی و توسری خورده با غریو احساسات ناسیونالیستی و فاشیستی ضد عرب، اصلاح طلبان و ناسیونالیستها و رسانه هائی که ناگهان سپاه پاسداران به "قهرمان ملی" شان تبدیل شد، میتواند سرنخی باشد به زمینه مادی بسپج ناسیونالیستی برای مهندسی چنین سناریویی. حتی خود جمهوری اسلامی میتواند با

## حکومت سپاهی

### پرده آخر رژیم اسلامی ...

تحریک در متن بحران منطقه یا در مرزهای ایران، امکان چنین چرخشی را ایجاد کند. مجموعه ای از فاکتورها می‌توانند نیروهائی را در جمهوری اسلامی میداندار کنند که تحت "شرایط ویژه"، لااقل بطور موقت، مردم را از صحنه سیاست قیچی کنند و اختلافات درونی را با پروژه "تمکین یا حذف" کنترل و مدیریت کنند. به این معنا سیاست استحاله رژیم می‌تواند یک شانس دیگر داشته باشد. چنین روندی می‌تواند برای رژیم اسلامی مطلوب نباشد اما منفعت بقای نظام آنرا ضروری کند. مجموعه مشکلات کل جمهوری اسلامی و تناقضات و محدودیت‌هایش، تغییر تناسب قوا میان اقشار طبقه سرمایه دار در ایران، فلسفه بقای نظام اسلامی و نفرت رو به افزایش مردم از آخوند و چهره آخوندی حکومت، رشد تمایلات راست ناسیونالیستی و فاشیستی که می‌تواند مکمل خوبی برای جمهوری اسلامی تحت عنوان "دفاع از عظمت ایران" باشد، همینطور کشمکش‌های حاد منطقه ای و جهانی و فاکتور هائی که در سیاست ایران و بقای جمهوری اسلامی دخیل اند، همه اینها می‌تواند زمینه ساز و تسهیل کننده این نوع استحاله در درون رژیم اسلامی باشند".

### حکومت نظامیان، سنگر آخر نظام

نیازهای بقای جمهوری اسلامی، گسیختگی و بحران عمیق حکومتی، فلاکت اقتصادی و بیکاری و بیماری، فشار انفجاری جامعه ای که برای عبور از جمهوری اسلامی عزم جزم کرده است، ورشکستگی "اصلاح طلب و اصولگرا" در جامعه و حتی میان "خودی"ها، فاکتورهای سیاسی و اقتصادی و استراتژیک دیگر؛ می‌تواند به این مسیر مجال و شانس دهد. حکومت نظامیان اما نه بعنوان کودتای درون حکومتی بلکه بعنوان توافقی از بالا و بعنوان "ناجی جامعه" بمیدان خواهد آمد. اما حکومت فرضی نظامیان در ایران، به حکم مسائل حادّ و جاری در جامعه، سرنوشتی بهتر از فرمانداریهای نظامی رژیم سلطنتی نخواهد داشت.

سردبیر. ۲۷ نوامبر ۲۰۲۰

## خشونت نسبت به زنان، مقصر کیست ؟ ...

ایجاد جامعه ای بری از خشونت، آزاد، برابر و مرفه است. باید علیه این خشونت شنیع جنگید؛ باید نسبت به ریشه این خشونت آگاهی ایجاد کرد؛ باید نشان داد که چرا قول و قرارهای دولتها، سازمان ملل، اروپای واحد و امثالهم پوچ و بی‌حاصل اند؛ چرا علیرغم قولهای آنها و تصویب اسناد مختلف ما با رشد خشونت نسبت به زنان روبرو هستیم و چگونه این حکومت ها و نهاد ها خود در این افزایش آن نقش دارند؛ باید نشان دهیم که برای ریشه کن کردن دائمی خشونت نسبت به زنان باید این نظام وارونه را واژگون کرد و دنیا را بر قاعده اش بر زمین گذاشت. ایجاد یک جامعه آزاد، برابر و مرفه بر ویرانه های این نظام نابرابر و سرکوبگر تنها راه خلاصی از خشونت نسبت به زنان است. \*

روز بین المللی مبارزه با خشونت علیه زنان  
نوامبر  
25<sup>th</sup>  
November  
International Day for the Elimination of Violence Against Women  
روز بین المللی مبارزه با خشونت علیه زنان  
برابری کلیه حقوق زن و مرد در خانواده در امر انتخاب محل زندگی،  
امور مربوط به سرپرستی و تعلیم و تربیت فرزندان،  
تصمیم گیری در مورد دارایی ها و اقتصاد خانواده  
و کلیه امور مربوط به زندگی مشترک.  
لغو موقعیت ویژه مرد بعنوان سرپرست خانواده در کلیه قوانین و مقررات  
و انتقال حقوق مربوط به سرپرستی امور خانواده به یکسان به زن و مرد.  
حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیت  
Worker-Communist Party of Iran - HeKmatist

"مادام که در نظامی هویت انسانی اولیه توده کارگر و زحمتکش قانونا زیر سوال است، که در آفریقای جنوبی، ایران اسلامی، عربستان سعودی و اسرائیل و کلیه رژیمهای قومی، نژادی و مذهبی؛ آشکارا چنین است، امر سوسیالیسم به امر اعاده شخصیت و حرمت حقوقی و مدنی انسانها گره میخورد."

فقیر و غنی در آن انسان را مضمّن می کند.

## خشونت نسبت به زنان،

### مقصر کیست؟

#### آذر ماجدی



فحشاء پدیده ای کهن است. اما در جامعه مدرن امروز بصورت یک صنعت پر درآمد و بسیار خشن درآمده است. علاوه بر زنانی که بعلت فقر به تن فروشی روی می آورند، زنانی که بخاطر حاکمیت سنتهای عقب مانده مذهبی بدلائیل ناموسی مجبور به فرار از خانه و به فحشاء کشیده می شوند، اکنون

قاچاق زنان و کودکان و بردگی جنسی به یک پدیده وسیع بدل شده است. باندتهای قاچاق زنان و کودکان را دست و پا بسته، همچون مواد مخدر از کشوری به کشوری دیگر قاچاق می کنند. هر از چندگاهی در روزنامه ها و رسانه ها خبر کشف یک باند قاچاق انسان برای فروش تن شان در بازار فحشاء روبرو می شویم. در برخی کشورهای خلیج بازار برده فروشی برقرار است و دختران جوانی که از کشورهای همسایه به این کشورها برده شده اند در ملاء عام بفروش می رسند.

این واقعیت دنیای امروز در قرن ۲۱ است. نه تنها خشونت نسبت به زنان کاهش نیافته است، بلکه با اتکاء به تکنولوژی و بازار مدرن وحشیانه تر نیز شده است. ریشه این خشونت در کجاست؟ چرا چنین خشونت عنان گسیخته ای علیه زنان انجام می گیرد؟ آیا این پدیده منحصر به کشورهای آفریقایی، هند و یا کشورهایی با موقعیت اجتماعی - اقتصادی مشابه است؟ و بالاخره برای مقابله با خشونت علیه زنان چه باید کرد؟

#### خشونت بر مبنای جنسیت

یک حقیقت جوامع امروز به رسمیت شناختن وجود خشونت نسبت به زنان است. تعیین یک روز بعنوان روز جهانی مبارزه علیه خشونت نسبت به زنان که در تمام دنیا برسمیت شناخته شده، خود بهترین گواه وجود این پدیده مزمن و شنیع در همه جا و تلاش برای ریشه کن کردن آنست. اما همانطور که در بالا اشاره کردیم، از آنروزی که چنین روزی اعلام و برسمیت شناخته شده است، ذره ای از میزان و شدت خشونت نسبت به زنان کاهش نیافته است. اولین سوالی که باید به آن پرداخت چنین است: آیا این خشونت یک پدیده "مردانه" است؟ این آن سوالی است که بعضا بدون هیچگونه تردید و نقدی پاسخ مثبت می گیرد. نظر رایج و عامیانه بر خشن بودن ذاتی مردان، بدلائیل بیولوژیک و هورمونی و اگر نه "لطیف" بودن زنان، غیر خشن بودن آنها حکم می دهد. این افسانه ای بیش نیست. چرا؟

مگر نه اینکه هر دقیقه تعدادی زن مورد تجاوز مردان قرار می گیرند؟ مگر نه اینکه خشونت درون خانواده، کتک زدن زن توسط شوهر یک امر عادی در سراسر جهان است؟ پس چگونه ادعا می کنیم که تز "خشونت ذاتی" مردان، بی پایه و یک افسانه است؟ این فلاکت ها درست و واقعی است. اما اولاً این تمام حقایق در مورد خشونت اعمال شده درون چهارچوب خانواده و در سطح اجتماع نیست؛ ثانیاً خشونتی که از جانب مرد علیه زن اعمال می شود را نمی توان یک امر ذاتی نامید، یعنی با عوامل بیولوژیک توضیح داد. مقوله خشونت بطور کلی و خشونت علیه زنان بطور خاص یک پدیده اجتماعی است،

صفحه ۵

۲۵ نوامبر روز جهانی مبارزه علیه خشونت نسبت به زنان است. تعیین یک روز جهانی خود از واقعیت خشن زندگی زنان در دنیای امروز سخن میگوید. هر سال در این مناسبت آنچه توسط دولتها و نهادهای حاکم و سازمانهای جهانی و جریانات فمینیستی به جامعه گفته میشود، حتی خراشی به پایه های مادی خشونت به زنان در قرن بیست و یکم نمیزند. برعکس، میزان خشونت و کیفیت خشونت سبعانه تر و گسترده تر میشود. مقاله "خشونت نسبت به زنان، مقصر کیست؟" از آذر ماجدی، از نوشته های است که با بررسی ظرافت این بحث و نقد دیدگاههای محدود و یکجانبه در قبال خشونت علیه زنان، تصویر همه جانبه ای از خشونت و ریشه های آن بست میدهد. بمناسبت ۲۵ نوامبر روز جهانی مبارزه علیه خشونت نسبت به زنان، این مطلب را تجدید چاپ و خواندن آنرا به خوانندگان نشریه کمونیسیت و بویژه به فعالین جنبش آزادی زن توصیه میکنیم. سردبیر.

در گوگل عبارت خشونت نسبت به زن را جستجو کنید تا با یک ماتریال عظیم در باره آمارهای مختلف از خشونت نسبت به زنان روبرو شوید. از تجاوز و ایذاء جنسی تا کتک زدن و ضرب و جرح و قتل زنان. کمپین های وسیع برای مقابله و ریشه کن کردن خشونت علیه زنان از طرف سازمانها و نهادهای مختلف سازمان یافته است. همه می گویند که می خواهند این خشونت را پایان دهند، سند تصویب میکنند؛ تاریخ برای پایان دادن به آن اعلام می کنند؛ اما خشونت نسبت به زنان نه تنها کاهش نیافته که بیشتر شده است. آیا این حیرت آور نیست؟ پس تلاش های نهادهای بین المللی از جمله سازمان ملل به چه منجر شده است؟

جنگ یک عامل مهم و تعیین کننده در افزایش و تشدید خشونت، بویژه تجاوز نسبت به زنان است. در کشورهای آفریقایی که به یمن برقراری نظم نوین جهانی، اکنون دو دهه است در سناریوی سیاه جنگ و ویرانی دست و پا می زنند، تجاوز افزایش نجومی یافته است. کنگو یک نمونه وحشتناک استفاده از اسلحه تجاوز در جنگ است. در عراق طی ده سال جنگ آمریکا علیه این کشور آزار و اذیت جنسی زنان و تجاوز افزایش یافته است؛ در آفریقای جنوبی که فقر و بیکاری بیداد می کند، تجاوز بشدت زیاد است. در هند تجاوزهای دستجمعی علیه زنان یک امر عادی است. اخیراً شاهد بودیم که چگونه حمله، ضرب و جرح و تجاوز گروهی به یک زن جوان ۲۳ ساله که منجر به مرگ او شد، به یک جنبش اعتراضی وسیع در این کشور دامن زد. اما این جنبش که با همبستگی بین المللی وسیعی مواجه شد نتوانست از میزان تجاوز بکاهد؛ در همین مدت کوتاهی که از این واقعه دردناک میگذرد چندین تجاوز دیگر فقط توسط رسانه های بین المللی گزارش شده است. جامعه هند که "بزرگترین دموکراسی جهان" نام گرفته است، جامعه ای است مبتنی بر تبعیض وحشیانه، بی عدالتی، نابرابری، فقر و فلاکت وسیع، استثمار شدید سرمایه، یکی از نمونه های برجسته جامعه ای که فاصله

اعدام قتل عمد دولتی است!

## خشونت نسبت به زنان،

### مقصر کیست ؟ ...

حاکمیت جامعه هستند، تجربه تاکنونی نشان داده است که هرگاه زنان در مقام حکومتی قرار گرفته اند در خشونت و ارتشاء دست کمی از مردان نداشته اند. از کاترین کبیر در روسیه تا ملکه آنتوانت در فرانسه، از مارگارت تاچر در انگلستان تا ایندیرا گاندی در هند، همگی بعنوان نمونه های برابری مرد و زن نام برده می شوند!

آیا این تلاشی برای از مهلکه در بردن مردان و باین اعتبار یک حرکت مردسالارانه و زن ستیزانه نیست؟ خیر، مطلقا خیر. این تلاشی است برای نشان دادن ریشه واقعی ستم و سرکوب بر زنان. این واقعیت که زنان طی یک تاریخ طولانی مورد سرکوب و ستم بوده اند، سندی بر خشن بودن مردان نیست. این مناسبات اجتماعی است که خشونت را در جامعه تولید و بازتولید می کند و مردان را به ابزاری برای اعمال خشونت بر زنان بدل می سازد. کمالینکه همانگونه که در بالا اشاره شد زنان نیز به ابزار خشونت نسبت به زنان دیگر بدل می شوند. در عین حال شاهدیم که به درجه ای که جوامع رشد یافته اند، جنبش های اجتماعی وسیع شده اند، جنبش آزادی زن گسترش یافته است، مردان بیشتر و بیشتری به کمپ مبارزه با بیحقوقی زن و خشونت نسبت به زن روی آور می شوند. همین نمونه اخیر در هند که شاهد شکل گیری یک جنبش عظیم علیه تجاوز و خشونت نسبت به زنان بوده ایم، مردان بسیاری در این جنبش شرکت فعال دارند. در ایران مردان بسیاری فعالین جنبش حقوق زن هستند.

جامعه ای که ارکانش بر خشونت نهاده شده است، بطور روزمره خشونت را باشکال مختلف درون خود تولید و بازتولید می کند. نظام سرمایه داری که بر خلع ید از بخش وسیعی از جامعه بنا گذاشته شده، بخش وسیعی که برای گذران زندگی شان باید نیروی کار خود را به اقلیتی که تمام وسایل تولید و مبادله را در اختیار دارد بفروش رسانند؛ در جامعه ای که سود و فقط سود نقطه محرکه آنست؛ در جامعه ای که برای حفظ این مناسبات نابرابر و سرکوبگرانه زندان و دادگاه ساخته شده و یک پلیس و ارتش منظم سازمان داده است؛ در جامعه ای که سرمایه داران حکم می رانند و به راحتی از یک روز به روز دیگر یک خانواده را از خانه اش بیرون می اندازند و نان شب شان را قطع می کنند؛ در جامعه ای که حرمت انسان با کلفتی کیف پولش تعیین می شود؛ در جامعه ای که دزدان و ریاکاران همه کاره و مردم شریف و زحمتکش هیچ کاره اند؛ در چنین جامعه ای وجود خشونت امری طبیعی است.

این مناسبات برای ادامه حیات و توجیه خویش نیاز به یک ایدئولوژی نیز دارد. یک ایدئولوژی که وجود این مناسبات و نتایج آنرا طبیعی و ازلی ابدی جلوه دهد؛ یک ایدئولوژی که حداکثر در نقد مناسبات، انسان را به تلاش برای اصلاحاتی در آن و کارهای خیرخواهانه سوق دهد. ایدئولوژی حاکم در هر جامعه ابزاری مهم در توضیح و توجیه مناسبات نابرابر، سرکوب و خشونت در جامعه است. یک عنصر اصلی و مهم این ایدئولوژی مذهب است. و کیست که نداند تمام مذاهب تابعیت زن از مرد را تبلیغ و ترویج می کنند. زن خدمتکار و تحت حاکمیت مرد باید باشد. این حکم کلیه مذاهب است و صرفا به اسلام، یهودیت و مسیحیت محدود نمی شود؛ چنانچه دیدیم امام ها و ملاحای نوع هندی پس از واقعه وحشتناک تجاوز گروهی و قتل آن دختر جوان، حکم بر این دادند که دختر اگر نه بیشتر به اندازه ۶ مرد مهاجم مقصر بوده است. فشار مذهب آنچنان زیاد است که پدر دختر مجبور از دفاع از دخترش شده است.

مبارزه علیه خشونت نسبت به زنان بخشی از مبارزه برای

کمالینکه با تغییرات فاکتورهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تغییر کرده و می کند.

### بیولوژی یا اجتماع

زنان فقط قربانی خشونت مردان نیستند. زنان بسیاری مورد خشونت زنان قرار می گیرند. بطور نمونه، کتک زدن کودک، چه دختر و چه پسر، حتی بعضا تا حد شکنجه، عموما توسط مادر انجام میشود. حتی بطرق مختلف اعلام شده است که پدر بیشتر فرزند پسر را تنبیه بدنی می کند، در حالیکه دختر توسط مادر تنبیه بدنی می شود. در بسیاری جوامع، بویژه جوامعی که از نظر مناسبات اجتماعی عقب مانده تر هستند؛ در مناسبات عشیرتی، روستایی و غیره، مادر شوهر یک عامل مهم خشونت نسبت به زن است. کتک زدن، فحاشی، حتی قتل عروس توسط مادر شوهر پدیده ای شناخته شده در جوامعی مانند هند است. در ایران در بخش سنتی تر جامعه عموما مادر شوهر سمبل یک قدرت استبدادی است. بطور کلی فامیل شوهر یک نهاد خشونت و تحقیر زن در چنین جوامعی است. خواهران شوهر نقش مهمی در اذیت و آزار جسمی و روانی زن دارند. خشونت لفظی و آزار و اذیت جاری ها نسبت بهم یک نمونه دیگر خشونت زنان نسبت بیکدیگر است. هوو در جوامع اسلام زده مقوله ای ترس آور و نفرت انگیز است. معمولا هوو ها بطرق مختلف، از جمله مانیپولاسیون شوهر نسبت بیکدیگر خشونت اعمال می کنند. "زن پدر" مقوله دیگری است که در چنین جوامعی با زجر و خشونت تداعی می شود. خشونت وحشیانه "زن پدر" نسبت به فرزندان شوهر در جوامع عقب مانده تر امری عادی محسوب می شود.

مهاجرت دختران نوجوان و زنان از برخی کشورهای فقیرتر بطور مثال از کشورهای آسیای جنوب شرقی، فیلیپین و غیره به کشورهای عربستان سعودی، شیخ نشین ها، هنگ کنگ و حتی در مقطعی به ایران بعنوان مستخدم چندین دهه است که جریان دارد. این زنان بخت برگشته عموما مورد خشونت بسیار قرار می گیرند. کار شدید، شبانه روزی و بلا انقطاع، فحاشی، کتک خوردن و تجاوز سرنوشت بسیاری از آنها را رقم می زند. بغیر از تجاوز که کار مردان "محترم" خانواده است و از طرف "خانم" های خانه نادیده گرفته می شود، بقیه موارد خشونت عمدتا از طرف "خانم" خانه نسبت به مستخدم بی پناه اعمال می شود.

در فحشای سازمانیافته، فاحشه خانه ها و غیره، زنان نقش فعالی در اعمال فشار و زور به زنان تن فروش ایفاء می کنند. هم اکنون در برخی کشورهای اروپایی خانه هایی برای پناه دادن مردانی که مورد خشونت زنانشان قرار می گیرند ایجاد شده و مساله خشونت خانوادگی دیگر فقط از خشونت مرد نسبت به زن حکایت ندارد. بویژه در سنین بالاتر مردان نه چندان معدودی از طرف همسرانشان تحت خشونت لفظی و بدنی هستند. و بالاخره، علیرغم تصور عمومی فمینیستی که برای کاهش خشونت در جامعه خواهان بقدرت رسیدن زنان در

## بیانیه مشترک بمناسبت سالروز ۲۵ نوامبر



### مسبب خشونت علیه زنان نظام طبقاتی مبتنی بر خشونت است!

نشان می دهد. جامعه ای که براساس نابرابری، تبعیض وحشیانه، بی عدالتی و استعمار فرد از فرد سازمان داده شده است، نمی تواند عاری از خشونت باشد. بردگی مزدی و نظام سرمایه داری مبنا و علت پایه ای خشونت است. از اینجاست که کوه ثروت از یکسو و دره فقر از سوی دیگر دهان می گشاید، نابرابری و تبعیض در مغز استخوان مناسبات انسان ها جاکش می کند، قوانین و فرهنگ منحط مردسالار و نگرش تبعیض گر جان می گیرند. در این چهارچوب است که بالا به پایین زور می گوید، دولت به شهروند، سرمایه دار به کارگر، مرد به زن، رئیس خانواده به افراد خانواده، مادر و پدر به فرزند، و هر کسی که دستش می رسد دیگری را زیر می گیرد. در جامعه ای که دزدان و ریاکاران صاحب قدرت و عالینجاب اند و مردم کارگر و زحمتکش حتی بحساب نمی آیند، وجود خشونت امری طبیعی است. این مناسبات نابرابر برای ادامه حیات خود فقط به خشونت فیزیکی متوسل نمی شود بلکه به ایدئولوژی توجیه گر وضع موجود نیز نیاز دارد. باید قربانیان خشونت قبول کنند که شرایط مشقت بارشان "طبیعی" است.

در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی اما خشونت بنیادی سرمایه داری علیه جسم و روان انسان ها با مذهب ترکیب شده و سرنوشت فاجعه باری برای زنان رقم خورده است. در ایران مبارزه با خشونت علیه زنان با مبارزه برای سرنوشت جمهوری اسلامی گره خورده است. جمهوری اسلامی، رژیم سرکوبگر، زن ستیز و مروج خشونت دولتی در تمام ابعاد جامعه است. در جمهوری اسلامی، اگرچه عموم زنان زیر مهییز خشونت های دولتی قرار دارند، اما زنان کارگر همواره در گستره ای وسیعتر و با اشکال متنوع تری از نابرابری و تبعیض و خشونت مواجه هستند. جمهوری اسلامی، به پشتوانه احکام ضد انسانی فقه و دین و شریعت، خشونت علیه زنان را به آشکارترین وجه ممکن در جامعه نهادینه کرده است. از این رو، مسئله خشونت علیه زنان در ایران، پیش از هر چیز یک مسئله سیاسی است، که ارتباطی تنگاتنگ با نقش اصلی جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت دینی زن ستیز مبلغ و مروج نابرابری و تبعیض علیه زنان دارد. یک رژیم دیکتاتوری عربیان که حامی و مشوق اعمال خشونت علیه زنان است. دولتی سرکوبگر و پاسدار و مروج خانواده اسلامی مردسالار، لذا، بدون تسویه حساب کامل با این دولت سرمایه داری و دینی حاکم بر ایران، هرگونه ادعایی در مورد مبارزه با خشونت علیه زنان پوچ و فاقد ارزش است. جمهوری اسلامی، فقط حامی و پاسدار اعمال خشونت مردان بر زنان در چهار دیواری خانواده مردسالار نیست. این رژیم، تمام نیروی سرکوب خود را در کوچه و خیابان، شهر و روستا، مدرسه و دانشگاه، محل کار و محیط زندگی به کار گرفته است تا قوانین زن ستیز و مقررات تبعیض آمیز خود را بر زنان اعمال کند. پلیس، گله های حزب الهی و اوباشان اسید پاش جمهوری اسلامی در همه جا مامور اعمال خشونت بر زنان هستند.

زنان و مردان برابری طلب، انسان های آزاده!

قتل فجیع خواهران میرابل توسط عوامل رافائل تروخیو، در ۲۵ نوامبر ۱۹۶۰ صورت گرفت. در این روز، وقتی پاتریا، ماریا و آنتونیا میرابل به ملاقات همسران زندانی شان می رفتند، در مسیر راه با شلیک گلوله مزدوران دیکتاتور دومینکن کشته شدند. قتل فجیع خواهران میرابل، خشم و نفرت عمومی را علیه رافائل تروخیو دیکتاتور دومینکن برانگیخت و تأثیر شگرفی بر عزم و اراده مبارزاتی زنان آمریکای لاتین گذاشت. سازمانهای مدافع حقوق زنان آمریکای لاتین و کارانبی در سال ۱۹۸۱ روز ۲۵ نوامبر را روز یادمان خواهران میرابل اعلام کردند. ۱۸ سال بعد، در سال ۱۹۹۹ سازمان ملل متحد نیز با صدور بیانیه و قطعنامه ای روز ۲۵ نوامبر را، "روز جهانی منع خشونت علیه زنان" نامگذاری کرد. در قطعنامه سازمان ملل، در تعریف "خشونت" آمده است: "هر اقدامی علیه زنان که بر مبنای جنسیت صورت گیرد و موجب صدمات جسمی، جنسی و روانی و یا موجب رنج شان گردد، یا بتواند موجب این صدمات شود، اقدامی خشونت آمیز علیه زنان است. همچنین، هر امری که به زنان تحمیل شود و آزادی آنان را خودسرانه سلب کند، چه در اماکن عمومی و چه در محدوده خصوصی، مصداق بارز خشونت علیه زنان است."

در دو دهه گذشته و بدنبال صدور این قطعنامه، سازمان های دولتی و نهادهای مختلف زنان کنفرانس های متعددی پیرامون خشونت علیه زنان برگزار کرده و کمپین های مختلفی سازمان داده اند. نتیجه اما بشدت تاسف بار است، هر سال به آمار خشونت و تجاوز جنسی و قتل زنان و آزار جنسی افزوده می شود. خشونت در قانون و بنیادهای جامعه، در فرهنگ و ایدئولوژی و سنت و مناسبات اجتماعی جایگیر شده است. خشونت علیه روان و شخصیت زن، خشونت کلامی، خشونت در آموزش و پرورش و محیط تحصیل، خشونت در بازار کار، خشونت در چهاردیواری و روابط خصوصی و از هر منفذ جامعه بیداد می کند. خشونت امری صرفا مردانه نیست، خشونت زنانه و مادرانه هم بوفور وجود دارد. جنگ و فقر از عوامل مهم خشونت هستند. زنان و کودکان بیشتر از مردان قربانی خشونت در جنگ هائی هستند که خود سهمی در آن نداشتند. فقر، شخصیت افراد را خرد می کند، احترام افراد را پایین می آورد، خشونت نسبت به آنان را صد چندان می کند. تجاوز گروهی در خیلی کشورها و مناطق به امری عادی بدل شده است. بعنوان مثال تن فروشی پدیده ای قدیمی است، اما در جوامع کنونی در هیئت یک صنعت پرسود و بسیار خشن گسترش یافته است. در دنیای امروز قاچاق زنان و کودکان و مسئله بردگی جنسی یک معضل لاینحل است. باندهای قاچاق انسان، زنان و کودکان بخت برگشته را چون مواد مخدر به این سو و آن سوی جهان و به بازارهای برده فروشی منتقل می کنند. مهاجرت نیز عامل بسیاری از خشونت های گسترده است.

خشونت بطور عموم و خشونت علیه زن بطور اخص، یک پدیده اجتماعی است، دلایل اقتصادی و سیاسی دارد. خشونت، خروجی مناسبات نابرابر اجتماعی است که خود را در همه اشکال و ظرفیت ها

سرمایه داری و استقرار یک نظام سوسیالیستی مبتنی بر برابری کامل تمام انسان ها متحقق می شود، در عین حال از هر مبارزه واقعی، برای تغییر قوانین بنفع زنان، حتا در همین نظام به شدت زن ستیز سرمایه داری جمهوری اسلامی دفاع و برای تحقق آن مبارزه می کند. مبارزه علیه خشونت نسبت به زنان، بخشی از مبارزه برای ایجاد جامعه ای آزاد و برابر و عاری از هر نوع تبعیض و خشونت است. برای ریشه کن کردن خشونت، باید برای هر ذره بهبود و برابری مبارزه کرد. اما پوشیده نیست با بودن و استمرار مناسبات و نظام نابرابر و ضد انسانی سرمایه داری، خشونت در اشکال و ابعاد مختلف از جمله خشونت علیه زنان و قتل و جنایت نیز استمرار خواهد داشت. لذا، شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست همه زنان و مردان برابری طلب و انسان های آزاده را برای مبارزه ای پیگیر جهت سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان فرا می خواند.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران  
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

۲ آذر ۱۳۹۹ - ۲۲ نوامبر ۲۰۲۰

امضاها: اتحاد فدائیان کمونیست، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری- حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت.

## مسبب خشونت علیه زنان نظام طبقاتی مبتنی بر خشونت است! ...

اگر در دومینیک، فقط قتل خواهران میرابل - که روز جهانی منع خشونت علیه زنان با یاد و خاطره آنان پدید آمد - موجب قیام و سرنگونی دیکتاتور دومینیک شد، در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی چرا چنین اتفاقی صورت نگیرد. در ایران، صدها زن به دلیل مخالفت با حجاب اجباری، فعالیت سیاسی و مبارزه با نابرابری و تبعیض جنسیتی به قتل رسیده اند. زنان بسیاری با اسید پاشی مزدوران جمهوری اسلامی، زندگی شان به تباهی رفته است. زنان زیادی به دلیل فعالیت سیاسی بازداشت و در زندان های جمهوری اسلامی مورد تجاوز قرار گرفته و سپس به قتل رسیده اند. خشونت در ذات جمهوری اسلامی نهفته است. جمهوری ضد زن اسلامی را باید سرنگون کرد. میلیون ها زن آزادیخواه و خواهان رفع تبعیض و نابرابری، در صف اول این مبارزه انقلابی قرار دارند.

زنان و مردان برابری طلب، انسان های آزاده!

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست، با اعتقاد به اینکه ریشه تبعیض و نابرابری علیه زنان در نظام های طبقاتی است و رفع واقعی ستم، نابرابری و خشونت علیه زنان، تنها با بر افتادن نظم طبقاتی

## بار آوری کار و بیکاری

بهبود تکنیک و افزایش بار آوری و قدرت مولده کار، به معنی جایگزینی هر چه بیشتر نیروی کار زنده با دستگاهها و ماشین آلات و سیستم های اتوماتیک است. در یک جامعه انسانی و آزاد این قاعدتا به معنای فراهم شدن فرصت بیشتر برای فراغت و لذت بردن از زندگی برای همه است. اما در جامعه سرمایه داری، که نیروی کار و وسائل کار صرفا کالاهایی هستند که سرمایه با هدف کسب سود در اختیار گرفته است، جایگزینی ماشین بجای انسان بصورت بیکاری و بیکارسازی دائمی بخشی از طبقه کارگر، و محروم شدنش از امکان تامین معاش، نمودار میشود. پیدایش یک ارتش ذخیره از کارگران بیکار، که حتی امکان فروش نیروی کار خویش را ندارند، یک نتیجه جبری روند انباشت سرمایه است که در عین حال خود یک شرط وجودی تولید سرمایه داری را تامین میکند. وجود ارتش ذخیره ای از بیکاران، که اساسا به هزینه خود بخش شاغل طبقه زنده نگاهداشته میشود، رقابت در صفوف طبقه کارگر را تشدید میکند و سطح دستمزد را در حداقل ممکن پائین نگاه میدارد. این ارتش ذخیره همچنین امکان میدهد سرمایه با سهولت نیروی کار مورد استفاده خود را به تناسب نیازهای بازار کاهش یا افزایش بدهد. بیکاری، یک عارضه جانبی بازار و یا نتیجه سیاست غلط این یا آن دولت نیست، بلکه جزء ذاتی کارکرد سرمایه داری و جریان انباشت سرمایه است.

از یک دنیای بهتر، برنامه حزب

## باز هم درباره شورا

منصور حکمت



کارخانه ۲۰۰۰ نفری نمیتواند یک شورای پایه (یک مجمع عمومی) داشته باشد. بطور واقعی نیز چنین کارخانه ای از لحاظ سیاسی هم ارز یک کارگاه ۵۰ نفری نیست. این دشواری ای در طرح شورایی بوجود نمیآورد. در عین اینکه کارخانه مورد نظر میتواند یک شورا داشته

باشد، این شورای واحد میتواند شورای نمایندگان مجمع عمومی قسمت ها باشد. این شورا میتواند ۴۰ برابر تعداد نمایندگانی که کارگاه ۵۰ نفره به ارگان بالاتر میفرستد، نماینده بفرستد و غیره. بحث شورای متکی به مجمع عمومی در حل این مساله با دشواری روبرو نیست.

ب- مجمع عمومی سازمانیافته به معنی مجمع عمومی همیشه دائر نیست. مجمع عمومی، شورا و منشاء قدرت آن است. اما سازمان اداری شورا از مقاماتی تشکیل میشود که توسط مجمع عمومی انتخاب میشوند. در طرح مقاماتی ما، همه این مقامات را در یک کمیته اجرایی شورا، که در فاصله دو نشست امور مربوط به شورا را حل و فصل میکند، جلسات شورا را اداره میکند و به مجمع عمومی گزارش میدهد، خلاصه میکنیم. بنابراین شورای پایه یک سازمان است که در آن تصمیم گیری، سیاست گذاری و اجراء میتواند مانند هر سازمان دیگر بطور پیوسته و مستمر سازمان یافته باشد. کمیته اجرایی شورای یک کارخانه، معادل اداری مقامات اتحادیهها در کارخانه است.

ج- خاصیت اساسی شورای پایه، اعمال دموکراسی مستقیم است. یکی از تفاوتهای اساسی جنبش شورایی با جنبش اتحادیه ای وجود این دموکراسی مستقیم در سطوح مختلف است و همین است که آن را در اساس از انحرفات بوروکراتیکی که اتحادیه ها به آن دچار میشوند مصون میکند.

۳- در سطح بالاتر از فابریکها، ما شورای نمایندگان شوراها را خواهیم داشت (در عمل این میتواند کانون شوراها فلان منطقه و غیره اسم بگیرد یا هر چیز دیگر، بحث بر سر محتوای واقعی این شورای عالیتر است) خود این شورا نیز یک مجمع عمومی متشکل از نمایندگان شوراها پایه، با خواص مجمع عمومی پایه است. این شورا نیز کمیته اجرایی و مقامات اداری "دائمی" (در تمایز با مجمع عمومی که نشست های هر چند وقت یکبار دارد) خود را انتخاب میکند. مصوبات شورای عالیتر برای شورای پایینتر لازم الاجراست. در واقع با ایجاد شوراها عالیتر، نمایندگی کارگران در برخی مسائل به آنها منتقل میشود و از حیطة اختیارات شورای پایه حذف میشود (البته در حالت ایده آل-والا در شرایط واقعی تمام قوانین مبارزه و کشمکش میان نیروهای واقعی اینجا هم حکم میکنند) و لذا با تعریف و تفکیک اختیارات هر شورا، لااقل روی کاغذ، حیطة نفوذ تصمیمات هر یک معلوم میشود.

نمایندگان شورای بالا، از مجمع عمومی شورای پایین انتخاب میشوند و توسط همین ارگان قابل فراخواندن و تعویض هستند. شورای بالا نیز به نوبه خود نمایندگانی را برای شورای بالاتر انتخاب میکند. حق عزل و نصب شورای پایین تر فقط در یک حلقه وجود دارد (یعنی اگر نماینده کارخانه A در شورای منطقه B به نمایندگی این شورا در شورای استان C انتخاب شد، دیگر کارخانه A حق فراخواندن او را

در نوشته قبلی ("در مورد مسائل گرهی بحث شورا و سندیکا") و متعاقباً در جلسه هیات تحریریه مرکزی رئوس دلایلی را در مورد ارجحیت ایده شورا و مجمع عمومی (در مقایسه با حرکت اتحادیه ای) ارائه کردم. یکی از نواقص بحث، که توسط رفقا خاطر نشان شد، این بود که ایده شورا و مجمع عمومی، در مقایسه با ایده اتحادیه های کارگری که مفهومی شناخته شده و تجربه شده است، بویژه از نظر فعالیت آن در مقیاس سراسری هنوز ناپخته و نامعین است. "مجمع عمومی نمیتواند چیزی بیشتر از یک تشکل توده ای-محلی باشد". قرار بر این شد تا در ادامه بحث ما، طرفداران ایده شورا دورنمای سراسری طرح خود را ارائه کنیم. چگونه میتوان جنبش شورائی، متکی بر ایده مجمع عمومی، را در مقیاس سراسری مجسم کرد و تا چه حد چنین ایده ای قابلیت مادیت یافتن دارد.

این نوشته حاوی رئوس پاسخ ما به این سؤال است. ابتدا تصویری از ساختمان سراسری جنبش شورایی مورد نظر خود بدست میدهم و سپس رابطه این تصویر تجربیدی را با واقعیات موجود در جنبش کارگری ایران بحث میکنیم.

### شوراها بعنوان یک آلترناتیو در سازمانیابی سراسری کارگری

۱- در تمایز با اتحادیه های کارگری، که مبنای آنها سازمانیابی صنفی یا رشته ای تشکیل میدهد، سازمان سراسری شورایی متکی به بهم پیوستن و اتحاد عملی شوراها کارخانه ای و کارگاهی در یک جغرافیای اقتصادی و اداری معین است. شوراها شرق و شوراها گیلان، نمونه هایی از این نوع سازمانیابی فراکارخانه ای شوراها را بدست داده اند. این بدان معناست که پایه ای ترین سلول جنبش سراسری شورایی، همچنان خود یک شورای تمام عیار است. بعبارت دیگر سازمان سراسری شوراها، در نهایت چیزی جز یک هرم سازمانی متشکل از شوراها نیست. در مورد نحوه ایجاد این هرم سازمانی و خصوصیات آن میتوان دگم نبود. مساله اساسی درک این مساله است که چنانچه واحد پایه شورا بعنوان یک پدیده معتبر شناخته شود، آنگاه ایجاد یک سازمان سراسری شورایی، که بتواند کل کارگران را نمایندگی کند، ناممکن نیست. در عمل سیر مبارزه کارگری، خصوصیات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه و عوامل متعدد دیگر مشخصات عملی هرم شوراها، نحوه ارتباط هر شورا با کل سازمان سراسری، موازین این اتحاد سراسری و غیره را تعیین خواهد کرد. آنچه ما اینجا طرح میکنیم، یک الگوی شماتیک تجربیدی، اما از لحاظ عینی قابل ایجاد، برای سازمانیابی سراسری شوراها است.

۲- شورای پایه همان مجمع عمومی سازمانیافته است. این ایده برای حزب ما آشناست و لزومی به توضیح آن نیست. چند نکته را میتوان برای روشنی مطلب اضافه کرد:

الف- قاعدتاً اندازه های کمی (تعداد اعضاء واحدی که یک شورا در آن تشکیل میشود و غیره) تابع عوامل فیزیکی و سیاسی مختلفی است.



بالا ساخته میشود. (و یک نقطه قدرت آن در شرایط ما همین است).

## باز هم درباره شورا ...

### جنبش مجمع عمومی ها، نقطه حرکت اصولی و واقعی

طرفداران ایده سندیکا در خارج از حزب به تناقضات معینی برخوردند که ناگزیرشان نموده عمدتاً به ایده سندیکاهای مخفی متوسل شوند. در واقع در مقابل بحث شوراهای متکی به مجمع عمومی ایده هیات موسس های مخفی سندیکا وجود دارد. صورت مساله به این ترتیب عملاً تغییر کرده است بحث قرار بود بر سر تشکیل توده ای کارگران باشد، مدافعان سندیکا فعلاً از خیر این گذشته اند.

در مقابل، طرح جنبش شورایی راه حل واقعی به مساله نشان میدهد. واقعیات دوره اخیر مبارزه کارگری بر این عوامل تاکید کرده است:

۱- کارگر ایرانی در این مقطع با سهولت بسیار بیشتری قادر به سازمانیابی در سطح محلی جغرافیایی است تا سطح صنفی و رسته ای (حتی شوراهای اسلامی رژیم ناگزیر شده اند مبنا را بر جغرافیا بگذارند).

۲- ساختمان اداری پیچیده در قیاس با ابزارهایی (نظیر مجمع عمومی) که بتواند به سرعت به ظرف عمل مستقیم کارگران تبدیل شود، از شانس موفقیت بسیار کمتری برخوردارند. هم امروز ایده مجمع عمومی برای کارگران بسیاری جا افتاده است و مجمع عمومی پدیده شناخته شده ای در میان کارگران است.

۳- تمام اخبار جنبش کارگری حاکی از رویارویی سازمانهای زرد با تجمعات و مجامع عمومی کارگری است. عملاً در برابر سازمانهای زرد، کارگران اجتماع اعتراضی خود را، غالباً حتی تحت نام مجمع عمومی، قرار داده اند.

۴- کلیه احزاب سیاسی اپوزیسیون (مدعی سوسیالیسم) ایده مجمع عمومی را پذیرفته اند.

۵- سطح کنونی مبارزه کارگران ایران، سطح اقدام سراسری نیست و حتی در بهترین حالت اقدام همزمان و مشابه محلی، از طریق اجتماعات فابریکی-منطقه ای است. رهبری سراسری نیست، موضوع مبارزه (نظیر قانون کار و بیمه بیکاری) عمومی است. اما رهبری محلی است و عمدتاً از طریق اجتماعات مستقیم کارگری اعمال میشود.

۶- پیدایش رهبران سرشناس کشوری، در خارج جریان سازمانهای زرد، در کوتاه مدت مقدور نیست. این رهبران اولاً: امکان ابراز وجود در این مقیاس را ندارند. (دسترسی به رسانه های جمعی، امکان سخنرانیهای خارج کارخانه ای و سراسری، طرف قرار گرفتن از جانب کل کارگران با دولت) و ثانیاً: به سرعت سرکوب میشوند. مساله رهبری محلی یکی از دادههای امروزی جنبش کارگری است که در هر طرح سازمانیابی کارگری باید ملحوظ شود (بنظر من اتحادیه کارگران ماشین ساز را نمیتوان برای مثال با یک هیات موسس صرفاً آذربایجانی در تبریز ایجاد کرد، یا در ناسیونال، یا...)

ندارد، بلکه این از حقوق شورایی سطح B است) شورایی محلی با انتخاب نمایندگان قبلی خود به شوراهای دو مرحله بالاتر، باید آنها را جایگزین کند. در صورت عزل اینگونه نمایندگان، آنها یکسره به پایین ترین شورایی که هنوز اعتبارنامه شان را قبول دارد رجعت میکنند. (به دو مرحله پایین تر. در مثال بالا، کسی که از B به C انتخاب شده - و در B توسط A جایگزین شده - با عزل توسط B به مجمع عمومی A برمیگردد.)

۴- این سلسله مراتب شوراها و شوراهای نمایندگان تا هر درجه که لازم باشد بسط مییابد. ممکن است نمایندگان شوراهای چندین کارگاه کوچک ابتدا در یک شورایی بزرگتر جمع شوند و سپس تنها یک نماینده، هم ارز نماینده مستقیم یک کارخانه بزرگ، به شورایی منطقه ای بفرستند. این تابعی از قرار و مدار و توافقات خود شوراها و جزئی از هر نوع سازمانیابی کارگران است و پیچیدگی ای در عمل بوجود نمیآورد. در این شبکه، بهر حال، هر می از شوراها و به موازات و متصل به آن، هر می از کمیته های اجرایی شوراها بوجود میآید. شبکه های مجامع عمومی، شبکه های تصمیم گیرنده، سیاست گذار و "مجمعی" هستند و شبکه های کمیته اجرایی ها (و مقامات ستادی هر مجمع عمومی) سازمان اداری جنبش شورایی سراسری را میسازند. در راس این هرم شورایی سراسری و کمیته اجرایی شورایی سراسری قرار میگیرد.

۵- سیستم شورایی وجود اتحادیه ها و اتحاد آنها در این شوراها را یکسره منتفی نمیکند. برای مثال میتوان تصور کرد که در اصناف معینی که اتحادیه فرم مناسب تشکیل آنهاست (کارگران ساختمانی منفرد، کارگران خدمات خانگی، رانندگان بنگاههای ترابری کوچک و...) در سطوح معینی نمایندگان خود را به شوراهای نمایندگان بفرستند و بعبارت دیگر وابستگی خود را به سازمان شورایی سراسری اعلام کنند. در اینحالت یک شرط حیاتی، اتکاء این سازمانها به مجامع عمومی و رای عمومی اعضاء و قابل عزل و نصب بودن مقامات آنها توسط انتخاب کنندگان مستقیم خواهد بود. سیستم شورایی همچنین این امکان را دارد که طبقه کارگر و زحمتکشانش دیگر را در جهات دیگر و در هیاتهای اجتماعی دیگر به خود متصل نگاهدارد. شوراهای "روستایی" و یا شوراهای سربازان، میتوانند در سطوح معینی به این جنبش متصل شوند. (جنبش تعاونی های کارگری و غیره نیز میتوانند جای خود را در وابستگی به این شبکه پیدا کنند). به این ترتیب سیستم شورایی امکانات بسیار وسیعتری را برای ایجاد یک اتحاد سیاسی وسیع در درون طبقه کارگر بوجود میآورد که تاریخاً اتحادیه ها به انجام آن مایل نبوده اند و یا از آن ناتوان بوده اند.

همانطور که گفتیم طرح سراسری شوراها (همچنان که طرح سراسری اتحادیه ها)، در این مقطع بناگزی طرحی تجریدی است. آنچه مورد نظر ماست تاکید بر اینست که جنبش شورایی بخوبی امکان ابراز وجود بعنوان یک آلترناتیو سراسری با ساختار اداری ادامه کار را دارد. خصلت شورایی این جنبش اساساً از پایین به بالا سرایت میکند. شورایی پایه الگوی حرکت کل سازمان را تعیین میکند. اگر تشکیل اتحادیه ها در عمل بصورت جذب کارگران از لحاظ حقوقی بی سازمان به اتحادیه از پیش تعریف شده صورت میگیرد، سازمان سراسری شوراها حاصل اتحاد عملی شوراها است که حتی در افراد خود شورا هستند. جنبش شورایی تنها بعنوان جنبش شوراها میتواند وجود آید و لذا از پایین به

تمام اینها، و فاکتورهای متعدد دیگر، حاکی از اینست که صفحه ۱۰

در طی کردن مراحل زیر خواهد بود:

## باز هم درباره شورا...

۱- منظم کردن مجامع. تشکیل هیات اجرایی.

۲- اطلاق نام شوراهای کارگری به اینها.

۳- برسمیت شناخته شدن توسط (تحمیل شدن آنها به) دولت. شخصیت حقوقی یافتن مجامع.

۴- تشکیل ارگانهای هماهنگی میان مجامع بعنوان پایه های شورای نمایندگان.

۵- تشکیل شورای نمایندگان در سطح منطقه‌ای و هیاتهای اجرایی مربوطه.

۶- تشکیل فراکسیون های کمونیست (مخفی و اعلام نشده) در درون مجامع، قرار گرفتن آژیتاتورهای حزبی در راس مجامع و غیره.

۷- وجود نشریات، مصوبات و غیره به اسم مجامع، شوراهای و یا شوراهای نمایندگان.

۸- گسترش اختیارات شبکه شوراهای در امور کارگری و قرارداد دسته جمعی.

بعنوان شعارهای تبلیغی و عبارات کلیدی در این دوره باید اینها را بگوییم: "جنبش مجمع عمومی"، "منظم شدن مجمع عمومی"، "شورای اسلامی نه، مجمع عمومی کارگران"، "تشکیل هیات اجرایی مجامع عمومی"، "مجمع عمومی سازمان یافته شورای واقعی کارخانه است"، "سیاست ما دامن زدن به جنبش مجامع عمومی کارگری است"، "مجمع عمومی اراده مستقیم کارگران را بیان میکند"، "مجامع عمومی کارگری باید با هم تماس و ارتباط بگیرند"، "تنها مجامع عمومی کارگری و نمایندگان آنها حق عقد قرارداد از جانب کارگران را دارند" و غیره. در یک کلام زبان تبلیغی‌ای که مجامع عمومی را نه بعنوان پدیده های ایزوله، بلکه بعنوان یک جنبش کارگری برای ایجاد ارگانهای تصمیم گیری توده ای کارگری مجسم کند.

### موخره: تکرار برخی استدلالات

طرح جنبش شورایی طرح نوظهوری نیست. همین پروسه عملاً در جنبش شورایی در روسیه طی شد. جنبش شورای (و کمیته کارخانه ای) کارگران خود روشی در سازمانیابی کارگری است که به موازات (و نه در تداوم) جنبش اتحادیه کارگران ایجاد شده و وجود داشته است. این البته یک واقعیت است که ما بروز علنی و گسترده این جنبش را در دوره های انقلابی مشاهده کرده ایم. سوالی که باید به آن پاسخ داد اینست که آیا این سرنوشت محتوم جنبش شورایی است؟ آیا این خصلت دورانی و گسستگی در پراتیک شوراهای ناشی از خواص در خود و یا موانع و ضعفهای در شکل سازمانی این جنبش است، یا عوامل دیگری (که چه بسا در ایران امروز- یا حتی در دوران حاضر- موجود نباشند یا حتی برعکس باشند) مانع تبدیل جنبش شورایی به یک آلترناتیو دائمی جنبش سندیکایی شده اند. بنظر من، بدون اینکه بخواهم اصرار داشته باشم، این تعبیر دوم موجه تر است. ادامه کاری اتحادیه ها گواه کارایی ذاتی بالاتر آنها و یا تناسب بیشتر آنها با مبارزه کارگری نیست بلکه ناشی از عوامل معینی است که امروز تا حدود زیادی موضوعیت خود را از دست داده اند.

۱- جنبش اتحادیه ای میتواند باقی ماندن در محدوده قانونیت بورژوایی را تضمین کند. این خاصیت اتحادیه است که عمل مستقیم

سازمانیابی سراسری کارگران باید امروز از سطح محلی شروع شود. این سازمانیابی باید بعلاوه از هم اکنون توده ای-علنی باشد. همه این عوامل به یک چیز اشاره میکند و آن مجمع عمومی است. ما باید طرفدار جنبش مجمع عمومی ها باشیم و این جنبش را، که هم اکنون عملاً در شکل ابتدایی وجود دارد، رشد بدهیم. سازماندهی جنبش مجامع عمومی گام اول در راه ایجاد یک حرکت شورایی سراسری است.

### جنبش مجامع عمومی یعنی چه؟

شاید توضیحات زیر مساله را ملموس تر کند.

۱- این سطحی از سازمانیابی شورایی است که در آن هنوز اولاً، کارگران از شورای پایه فراتر نرفته اند. تجمع نمایندگان هنوز مقدور نیست. ثانیاً، مجمع عمومی نه بعنوان شورای کارخانه، بلکه بعنوان مجمع عمومی و در نقش ارگان آلترناتیو سازمانهای زرد کارخانه ای عمل میکند، و ثالثاً، مستقل از درجه ارتباط عملی و فنی مجامع عمومی باهم، ایده صلاحیت مجمع عمومی بعنوان ارگانهای مستقل و معتبر کارگری تا درجه ای اشاعه یافته است و رابعاً، تماسهای مقدماتی میان نمایندگان مجامع عمومی با یکدیگر برای جلب همبستگی و کسب اطلاعات آغاز شده است.

۲- به رسمیت شناخته شدن مجامع عمومی توسط دولت، بعنوان ارگان تصمیم گیری، هنوز مد نظر نیست. مساله اساسی اینست که این مجامع خود را بعنوان سخنگوی کارگران به رسمیت بشناسند و در مقابل شوراهای اسلامی قد علم کنند. این مجامع باید هرچه بیشتر در قلمرو قرارداد دسته جمعی، حل اختلاف، ابراز نظر در باره طرحهای دولت، فعال شوند. رسمیت یافتن مجامع باید بعنوان یک شعار از طرف این جنبش مطرح شود.

۳- منظم بودن مجامع عمومی نیز هنوز ملاک نیست. مساله اصلی تشکیل آنها در شرایط رودررویی کارگران با دولت و کارفرماست. تلاش برای منظم کردن تشکیل مجامع (مستقل از وجود اعتراض و اعتصاب در واحد) کاری است که باید در دل جنبش مجمع عمومی به پیش برده شود.

۴- تلاش آگاهانه برای مرتبط کردن عملی مجامع با هم نیز یکی از مشخصات وجود جنبش مجمع عمومی است. جنبش مجمع عمومی راه انداختن یعنی هم ایجاد این مجامع در کارخانجات بعنوان یک رهبری آلترناتیو محلی، و هم ایجاد ارتباط میان مجامع برای ایجاد یک حرکت وسیعتر، با رهبری های منطقه‌ای و سراسری، قطعنامه ها و مصوبات و غیره اش. اینها کاری است که یک کارگر فعال "جنبش مجمع عمومی" در دستور میگذارد.

۵- تعلق جنبش مجمع عمومی به جنبش شورایی شاید هنوز مساله بازی باشد. شاید طرفداران اتحادیه نیز این فاز را فاز در کار اتحادیه سازی تلقی کنند (که فعلاً چنین برنامه ای ندارند). اگر چنین شود، چه بهتر. اما مشخصات این مجامع آنها را برای تبدیل شدن به پایه های جنبش شورایی بسیار مناسب تر میکند. کار بعدی ما، پس از این مرحله تلاش

## باز هم درباره شورا ...

آلترناتیوهای موجود در سازمانیابی کارگران را-در تقابل با بقیه اشکالی که بدفعات در جنبش کارگری پیشنهاد شده و حتی پا گرفته است- به کرسی نشاند و در ذهنیت خودبخودی توده کارگران جای داده است.

عوامل زیادی را میتوان در توضیح رونق اتحادیه ها در قرن بیستم برشمرد. عواملی که امروز با کمرنگ شدن خود جنبش اتحادیه ای را به موقعیت نابسامانی سوق داده است. بحث ما اینست که مبارزه اقتصادی و رفاهی کارگری فی النفسه با اتحادیه تداعی نمیشود، بلکه میتوان در خود جنبش کارگری تلاشهای دیگری را نیز مشاهده کرد. یکی از اینها تلاش در جهت سازماندهی جنبش شورایی و کمیته های کارخانه است که سنتا با جناح چپ جنبش کارگری تداعی میشود.

\* در زمستان ۱۳۶۵ بعنوان یک سند داخلی حزب کمونیست ایران نوشته شد و اولین بار در بسوی سوسیالیسم ۳، دوره دوم، بتاريخ مهرماه ۱۳۶۸ بچاپ رسید. مجموعه آثار منصور حکمت، جلد ۶، صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۸

کارگران را کنترل کند و به مجاری بوروکراتیک بیاندازد (دولت اتحادیه های انقلابی به اندازه شوراها مستعجل بوده است). لذا بخش معینی از بورژوازی خود خواهان ادامه کاری اتحادیه هاست (همان بخشی که در شرایط انقلابی رسماً صلاحیت و رسمیت اتحادیه ها را در برابر هر جنبش عمل مستقیم کارگری جار میزند).

۲- جنبش اتحادیه ای با یک جریان حزبی دولتی بورژوازی جوش خورده است. ادامه کاری جنبش اتحادیه ای روی دیگر سکه ادامه کاری سوسیال دمکراسی در تمایز با کمونیسم و آنارکوسندیالیسم است. اتحادیه آلترناتیو سوسیال دموکراسی در سازماندهی کارگران است. کمونیست ها میتوانند (و در موارد زیادی که کار دیگری از دستشان بر نمی آید، باید) این آلترناتیو را بپذیرند. اما تاریخ جنبش انقلابی طبقه کارگر گواه آنست که شوراها، به مثابه ارگانهای اعمال اراده مستقیم کارگران - نه فقط در امر اداره جامعه، بلکه در هر مبارزه اقتصادی و رفاهی نیز- آلترناتیو مستقل کمونیست ها هستند.

۳- تداوم قانونیت بورژوازی- رونق سرمایه داری. ظرفیت اتحادیه ها در کار قانونی و یا در چهارچوب قانونیت بورژوازی، نهایتاً به پابرجایی خود این قانونیت محدود میشود. ثبات سیاسی بورژوازی عاملی در تحکیم اتحادیه ها و بی ثباتی آن عاملی در تضعیف آن (به نفع اشکال اعمال اراده مستقل تر و مستقیم تر کارگران - نظیر کمیته های کارخانه و شوراها) است. نوسانات اقتصادی و بویژه فرکانس بحرانهای عمیق اقتصادی نیز همین نقش را دارد. تا امروز یک اتحادیه کارگری که توانسته باشد در متن بیکاری میلیونی مستمر قدرت خود را حفظ کند وجود نداشته، یا جنبش کارگری از زیر دست اتحادیه خارج شده و یا اتحادیه خود به اضمحلال و رکود کشیده شده. همین واقعیت امروز دارد جنبش سندیکایی را در سرزمینهایی که مادر این جنبش اند به قهقرا میبرد، و هم اکنون تلاشهای کارگران رادیکال و پیشرو برای ایجاد آلترناتیوهای عملی و اشکال نوینی از مبارزه در کنار و یا حتی در تقابل با اتحادیه آغاز شده است. بی ثباتی سیاسی آتی ایران و زیر سوال بودن تاریخی قانونیت بورژوازی در ایران (حتی در اوج استبداد آریامهری) عاملی مهم در عدم رشد اتحادیه های کارگری است. این فاکتوری است که ما نیز باید در افقی که جلوی کارگر ایرانی امروز میگذاریم مد نظر داشته باشیم.

۴- مبارزه جنبش اتحادیه ای علیه رادیکالیسم کارگری در اشکال دیگر. چرا جنبش شورایی استمراری مشابه اتحادیه ها نداشته است؟ یکی از دلایل ساده این امر مخالفت سیستماتیک جریان اتحادیه ای با سازمانیابی آلترناتیو کارگری است. در آمریکا این مساله پای کانگستر ها را به محیط کار گشوده است. در انگلستان هیچ رهبر TUC را پیدا نمیکنید که در این یا آن مقطع در فعالیتش اعتصابی را نخواستند و کمیته اعتصاب و کمیته عملی را از رسمیت نیانداخته باشد. جنبش اتحادیه بطور قانونی (یعنی به حمایت دادگستری کشور مربوطه)، بطور منظم حق عضویت دریافت میکند و به بودجه های کلانی دسترسی دارد. بخش مهمی از این بودجه صرف آموزش سنت اتحادیه ای به کارگران فعال و ترویج ایده اتحادیه میشود (که بجای خویش نیکوست). اینکه امروز هر جا نام مبارزه اقتصادی و رفاهی کارگران برده میشود، "اتحادیه" به ذهن متبادر میشود ناشی از تعلق ذاتی و منحصر بفرد اتحادیه به این امر نیست، بلکه حاصل پراتیک اجتماعی معینی است که یکی از

## زنده باد شوراها!

ارگانهای اعمال اراده مستقیم

توده ای را همه جا برپا کنید!

در کارخانه ها و محلات شوراها

را برپا کنید!

امروز شورا ارگان مبارزه و قیام و

فردا ارگان حاکمیت!

منصور حکمت را بخوانید

و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>

[www.hekmat.com](http://www.hekmat.com)

## تروریسم اسلامی در منطقه و جهان

بخش اول: تروریسم اسلامی در منطقه

نادر شریفی

"همه مسلمانان تروریست نیستند! اما همه تروریستها مسلمانند!" این نقل قول که اولین بار در سال ۲۰۰۴ توسط هفته نامه آلمانی ستاره (Stern) منتشر شد، نقل قولی از هنری کسینجر و یا دیگر تئوریسینهای هیئت حاکمه جهان غرب نیست که بنظر می آید پس از افول بلوک شرق، احتیاج به جایگزینی دشمن دیگری دارند. این نقل قول اولین بار توسط عبدالرحمان الرشید (Abdel Rahman Alrashid) ژورنالیست و همکار تلویزیون العربیه بیان شد. بهرروی تروریسم اسلامی یک روی سکه، جدال برسر قدرت و نفوذ بیشتر، عقب راندن و سرکوب جنبشهای برابری طلبانه، سوسیالیست و کمونیست، کشتار آزادیخواهان و تمکین جوامع انسانی است. روشن است ترور در جوامع اسلامی به اندازه تاریخ اسلام، سابقه دارد ولی در عصر حاضر تروریسم اسلامی رابطه مستقیمی با پیدایش و ظهور جمهوری اسلامی در ایران دارد که با تشکیل قانونی و رسمیت بخشیدن به نیروی مختلف شبه نظامی است که بعداً "سپاه پاسداران" و بسیج و صدها نهاد زیرمجموعه شان شدند.

قبلتر اشاره کردم که ایده تشکیل حکومت اسلامی توسط سران مذهبی در قرن گذشته، بخصوص توسط مجتهدان مصری، اردنی، ایرانی و بعدتر عربستان سعودی، به تاریخ ناسیونال- سوسیالیسم و ظهور فاشیسم در اروپا گره خورده است. مجتهدان اسلامی تحت نفوذ ایده فاشیسم پس از شکست موسولینی و هیتلر، با ایده برقراری حکومت اسلامی که با ایده فاشیسم و حکومت پیامبر اسلامی همخوانی و هم طرازی دارد، دست به ایجاد و تاسیس سازمانها و احزاب اسلامی برای تشکیل حکومت اسلامی خود زدند. اغلب این احزاب در افریقا و کشورهای عربی، اما سرکوب و مجبور شدند بصورت زیرزمینی به فعالیتهای خود ادامه دهند. با ممنوعیت و خطر سرکوب احزاب و سازمانهای اسلامی و بدین ترتیب دستگیری و حتی امکان اعدام موسسین و رهبران، این سازمانها و احزاب دست به تاسیس گروه های شبه نظامی برای پیشبرد امر خشونت و کشتار مخالفان حکومت خود و برای فروپاشیدن دستگاههای حاکم زدند. گروه های سازمان یافته متعددی همچون گروه تروریستی اخوان المسلمین برای انجام فعالیت های غیر قانونی میلشیا تاسیس کردند. این گروه ها عمدتاً غیر علنی و یا از ترس سرکوب از زیر بار مسئولیت خود شانه خالی میکردند و هرگونه ارتباط با شبه نظامیان اسلامی که در سراسر افریقا و آسیا مشغول ترور شخصیتهای سیاسی و مخالفان خود بودند، را انکار می کردند. برای مثال، تمامی اسناد و دلایل نشان می دهند که سازمان مخفی اخوان المسلمین در پشت عملیات ترور ناکام جمال عبدالناصر رئیس جمهور اسبق مصر قرار داشته است. البته اخوان المسلمین اولین عملیات تروریستی اش را با ترور عبد الناصر آغاز نکرد. این گروه تروریستی پیش از آن در حوادث مشابه دیگری قبل از انقلاب ژوئیه ۱۹۵۲ در مصر دست داشت؛ ترور احمد ماهر پاشا نخست وزیر وقت در پارلمان مصر و نقراشی پاشا نخست وزیر مصر و ترور عبدالقادر فهمی نخست

وزیر اسبق مصر نمونه هائی از این دست عملیات تروریستی بودند که مستقیماً و بدستور اخوان المسلمین و توسط شبه نظامیان آنان به پیش برده میشدند. در حالیکه تمام اسناد و مدارک به نقش آفرینی گروه اخوان المسلمین در اقدامات تروریستی یاد شده اشاره می کند اما اخوان المسلمین همانند احزاب مشابه و برادر، وجود شاخه شبه نظامی مسلح

تروریستی وابسته به خود را اکیدا تکذیب میکردند. گروه های شبه نظامی در ایدئولوژی اسلام سیاسی به عنوان ابزاری خشن برای اجرای سیاست های مورد نظر تعریف می شوند که در کنار ابزارهای نرمی مثل فعالیت های تبلیغی و خیریه و مذهبی و برگزاری مراسم ترحیم و عقد و عروسی و غیره نقش آفرینی می کنند.

ماهیت فعالیت و کارکرد شبه نظامیان اسلامی پس از شکست انقلاب ۵۷ توسط جنبش ارتجاعی خمینی در ایران دستخوش تحول شد و به سرعت جنبه علنی و حتی قانونی نیز به خود گرفت. تاسیس سپاه پاسداران در ۲۲ آوریل ۱۹۷۹ در نخستین روزهای پس از انقلاب الهام بخش و نقش عمل گروه های شبه نظامی در کشورهای اسلام زده نیز شد. اصل ۱۵۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی حدود وظایف و قلمرو مسئولیت سپاه پاسداران را تشریح کرده است. سازمان سپاه از ۶ بخش "علنی" تشکیل شده؛ نیروی زمینی و سپاه قدس و نیروی دریایی و هوا فضا و سازمان بسیج. سپاه چیزی شبیه ارتش است اما از اختیارات و مسئولیت های بسیار بیشتری بخصوص خارج از مرزهای سیاسی جمهوری اسلامی برخوردار است. سپاه پاسداران جمهوری اسلامی با سازمانهای مشابه دقیقاً کپی برداری شده از نیروی سرکوب اس اس معروف به شوتزاشتافل (Schutzstaffel; SS) هیتلر است که بعنوان بازوی اصلی در قدرت رسیدن، حفظ و سرکوب و ترور مخالفان حکومت فاشیستی هیتلر بود. البته اس اس یا شوتز اشتافل که بر اساس ایدئولوژی نازی شکل گرفته بود برخلاف سپاه پاسداران جمهوری اسلامی از قدرت اقتصادی موثر آن چنانی برخوردار نبود. سپاه پاسداران جمهوری اسلامی امروز نه تنها بازوی حفاظتی نظامی حکومت فاشیستی جمهوری اسلامی ایران و عامل اصلی تروریسم اسلامی در جهان است، بلکه پس از خانواده خامنه ای، دارای بزرگترین دستگاه مافیای در اقتصاد کشور است که بنظر می آید، خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی در نظر دارد در انتخابات دور آینده ریاست جمهوری ۱۴۰۰ حتی امور سیاسی کشور را نیز به آنان واگذار کند.

بنابراین می توان گفت که با شکست انقلاب مردمی ۵۷ در ایران و با روی کار آوردن جمهوری اسلامی به رهبری خمینی و تشکیل گروه شبه نظامی سپاه پاسداران که قرار بود اقدامات تروریستی و بمب گذاری و ایجاد وحشت در منطقه را بعهده بگیرد، برای اولین بار به یک گروه تروریستی شبه نظامی مشروعیت و قانونیت بخشیده شد و پس از آن، دیگر گروه های شبه نظامی تروریستی دچار تحول مهم و قابل ملاحظه و خصوصاً بالا رفتن توان مالی آنان و مشروعیت برای پیشبرد اهداف "جهان اسلام" نیز شدند. از این پس نیروهائی مثل حزب الله لبنان و یا حشدالشعبی نه تنها بعنوان نیروهای تروریستی، بلکه بعنوان نیروهای "آزادیبخش" به جوامع انسانی منطقه نیز فروخته شدند.



## تروریسم اسلامی در منطقه و جهان

### بخش اول: تروریسم اسلامی در منطقه ...

آنها گویی نه در سرکوب و کشت و کشتار و بمب گذاری و به عقب راندن حداقل دستاوردهای بشری نقش اول را دارا هستند، بلکه حافظان جوامع اسلامی در مقابل "شیطان کبیر"، "اسرائیل اشغالگر"، و حتی دیگر اقلیتهای مذهبی نیز هستند. بنابراین با "مظلوم نمائی" (که حقیقتاً این نقش را تا رسیدن بقدرت بنحو غیرقابل باوری بازی می کنند) در میان گرسنگان غذا، دارو و لباس پخش کردند و با هزینه اندکی مالی و تحریف تاریخ و حماسه پروریهای دروغین، جوانان، بیکاران، نادران و مصدومین جامعه سرمایه داری را بخدمت اهداف ارتجاعی اسلام سیاسی خود درمی آورند.

جمهوری اسلامی امروز همچون گذشته، نقش اصلی در حمایت علنی از گروه های شبه نظامی اسلامی شیعه در کشورهای منطقه را بازی میکند. جمهوری اسلامی در جدال با جهان غرب بر سر حفظ و گسترش دایره تسلط خود به دنبال افزایش نفوذ خود در منطقه است. کشورهایی همچون لبنان، یمن، سوریه و عراق از جمله این نمونه ها می باشند. بنابر این حسن الینا (موسس حزب اخوان المسلمین) در سال ۱۹۸۲ سازمان "بین المللی" اخوان المسلمین را با تقلید از خمینی با درج اصل "صدور انقلاب" و دفاع از مستضعفین جهان در قانون اساسی راه اندازی کرد. وظیفه سازمان جدید بین المللی، حمایت از اخوان المسلمین و ارائه چهره مناسب و ایده آل از ایدئولوژی حکومت اسلامی حزب اخوان المسلمین بود که نقش عمده ای هم در بقدرت رسیدن یک دوره حکومتی در مصر و پس از آن گسترش عملیات بمب گذار و تروریستی در جهان و بالا بردن توان مالی این جنبش ارتجاعی در مجموع را بازی کرد.

وظیفه ارتباط، تقویت و بازسازی نیروهای شبه نظامی اسلامی (شیعه) در کشورهای یاد شد، طبیعتاً بعهد سپاه و از حمایت مالی و معنوی و لجستیکی سپاه نیز برخوردار است. دلایل ایجاد ارتباط و تقویت گروه های شبه نظامی قدرتمند مسلح توسط جمهوری اسلامی که بازوی اصلی نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه اند را از جمله میتوان چنین برشمرد:

- گروه های شبه نظامی برای افزایش نفوذ در کشورهای منطقه برای جمهوری اسلامی و مقابله با نیروهای دیگر از جمله نفوذ آمریکانیها، متحدین اش و اسرائیل موفق ترند.

- تشکیلات شبه نظامی را از ساکنان بومی کشورهای مورد نظر تشکیل می دهند. بنابر این آنها را نمی توان تنها با مهر خارجی، غیر بومی و مزدور اجنبی بودن سرکوب کرد. آنان بومیان، "وطن و خدایرستان" خودی هستند که گویی تنها یک وظیفه بیشتر ندارند! آنها خدمت به خدا و خلق خدا!

- این کشورها عمدتاً "شیعه" نشین و گرفتار جنگ، بحرانیهای اقتصادی، کشمکش های داخلی و وضعیت بسیار بد معیشت اقتصادی اکثریت جامعه هستند. نمونه آن را در لبنان و عراق و یمن و سوریه

می بینیم که رژیم ایران از حزب الله و حشد الشعبی و حوثی ها و برخی گروه های هوادار رژیم اسد برای گسترش تروریسم و نفوذ سیاسی و استراتژیک جمهوری اسلامی در منطقه استفاده می کند.

- گروه های نیابتی بومی فضای بیشتر، امن تر و مناسب تری برای فعالیت های رژیم ایران و تاثیرگذاری در مراکز تصمیم ساز کشورها فراهم می کنند تا خود نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی. بعنوان مثال میتوان به ضربات و تلفات دائمی شاخه های سپاه پاسداران در سوریه و در مرزهای اسرائیل اشاره کرد.

- راه اندازی و آموزش و حمایت مالی شبه نظامیان نسبت به ارتش حرفه ای هزینه بسیار کمتری برای جمهوری اسلامی دارد.

- جمهوری اسلامی با استفاده از گروه های شبه نظامی از مواجهه نظامی و درگیری مستقیم با کشورهای منطقه خودداری می کند و روشن است جنگ نیابتی را به جای جنگهای مستقیم ترجیح میدهد. چرا که تجربه جنگ مستقیم جمهوری اسلامی، نهایتاً تجربه شکست بوده است.

بنابراین سیاست افزایش نفوذ جمهوری اسلامی در برخی کشورهای عربی مستلزم حداقل دو شرط لازم است: یک: وجود گروه های شیعی بومی که به ولایت فقیه در تهران تمکین کرده باشند و دو: فضای جنگی و یا کشمکش های داخلی و بحرانیهای اقتصادی کشور را در نور دیده باشند که آن را هم اغلب میشود با تقویت احزاب مزدور اسلامی و نیروهای شبه نظامی آنان حتی بوجود آورد.

دولت ترکیه هم با استفاده از الگوی جمهوری اسلامی، سیاست مشابهی در کشورهایی مثل سوریه، عراق، ترکمنستان، لیبی و شمال کردستان در پیش گرفته است که با همکاری مستقیم اخوان المسلمین و تشنجات و بحرانیهای داخلی که جنبش اسلامی در مناطق نام برده داراست، ممکن شده اند. ماجرای لیبی تاکیدی است بر اینکه رژیم ایران و اخوان المسلمین اهداف و استراتژیهای مشترکی را دنبال می کنند. اختلاف فرقه ای مذهبی تنها وجه تمایز گروه های شبه نظامی تابع حکومت اسلامی در ایران از یکس و شبه نظامیان وابسته به ترکیه و قطر از سوی دیگر است. جمهوری اسلامی از شبه نظامیان شیعه مثل حزب الله و حوثی ها و حشدالشعبی ها و ترکیه و قطر از شبه نظامیان سنی مثل گروه تروریستی داعش حمایت می کنند.

بنابر این لازم است که اینجا به دو نکته بار دیگر تاکید داشته باشیم: یک: نه جمهوری اسلامی و نه حکومت ارتجاعی اسلامی مثل ترکیه، قطر و عربستان سعودی، گروه های شبه نظامی را خارج از مرزهای سیاسی خود به تنهایی بوجود نیاورده اند، بلکه با حمایت مالی و سیاسی و نظامی به وجود آنها رسمیت و مشروعیت بخشیده اند و آنها را برای به کرسی نشاندن اهداف استراتژیکی منطقه خودشان تقویت کرده اند.

دوم: الگوی تقویت و حمایت شبه نظامیان جمهوری اسلامی به کشورهای تحت نفوذ جنبش تروریستی اخوان المسلمین هم انتقال یافته که برای تامین منافعشان رویکرد به گروه های شبه نظامی مسلح را در پیش گرفته اند.

در پایان این بخش می توان گفت که کشورهای که شاهد رشد و نفوذ شبه نظامیان شیعی مورد حمایت ایران و یا گروه های شبه نظامی سنی مشابه آنها که تحت حمایت ترکیه و قطر هستند نه تنها دولت ها، بلکه بقای جوامع را هم تهدید می کنند. شبه نظامیان نقش کلیدی در

## تروریسم اسلامی در منطقه و جهان

بخش اول: تروریسم اسلامی در منطقه ...

دامن زدن به جنگ، ناآرامی، بی ثباتی و بروز حتی جنگهای فرقه ای در این کشورها دارند (بعنوان مثال در یمن و جنگ حوثی ها با دولت مرکزی با حمایت عربستان سعودی).

روشن است، بیکاری، فقر، بی عدالتی و بی افقی بخصوص در میان جوانان و نوجوانان جامعه و معضل فلسطین در منطقه نقش مهمی در نفوذ این جنبش های ارتجاعی اسلامی در کشورهای منطقه بازی میکنند. خوشبختانه با بالا رفتن آگاهی و درک اجتماعی در کشورهای مثل عراق و لبنان ما شاهد رشد روزافزون ناراضیاتی اجتماعی از وجود نیروهای ارتجاعی وابسته به جمهوری اسلامی می باشیم. بهبود شرایط اقتصادی و معیشتی زحمتکشان، آزادی و عدالت اجتماعی، حقوق انسانی و تعهد به حقوق پایه ای مثل آزادی بیان و حق اعتصاب، آزادی گفتار و اعتراض، نقش مهمی در بی اثر و بی نفوذ شدن این جنبشهای ارتجاعی بازی میکنند. گروه های شبه نظامی و احزاب و سازمانهای سپاه اسلامی در منطقه بخاطر پائین بودن سطح آگاهی و دانش اجتماعی، وجود حکومتهای مستبد و دیکتاتور، عدم وجود آزادی بیان و غیره به راحتی می توانند با سوء استفاده از شرایط معیشتی و نیازمندی اقتصادی و اجتماعی، افشار ضعیف و آسیب پذیر جامعه را فریب دهند. بسیاری از حکومت های عربی نیز به این واقعیت پی برده اند و رفرمهای سطحی اجتماعی برای تامین نیازمندی های گروه های آسیب پذیر و آزادیهای سطحی در جامعه در دستور کار خود قرار داده اند. شاید بشود به مجموعه رفرمهای قدم بقدمی و سطحی در عربستان سعودی بعنوان نمونه های از این دست رفرمها اشاره کرد.

پایان قسمت اول.

**کمونیست را بخوانید و به**

**دوستانتان معرفی کنید!**



**کارگران در اعتراضات به مجمع عمومی متکی شوید!**



## بوعزیزی های ایران

سیاوش دانشور

محمد بن بوعزیزی ۲۶ ساله، دستفروش تونسی در اعتراض به توقیف گاری میوه فروشی و پولهایش، ضرب و شتم با باتوم و برخورد تحقیرآمیز توسط ماموران شهرداری، در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ خود را در مقابل ساختمان شهرداری به آتش کشید. این اقدام بوعزیزی جرقه انفجار پتانسیل اعتراضی در جامعه و خیزشهای انقلابی در تونس شد که در فاصله کوتاهی به حکومت ۲۳ ساله زین العابدین بن علی بر این کشور پایان داد.

قبل از بوعزیزی و بعد وی، اقدام به خود سوزی در کشورهای مختلف بارها تکرار شده و البته هیچکدام به واقعه ای از نوع تونس نیا نجامیده است. تحولات تونس محصول خودسوزی بوعزیزی نبود بلکه خودسوزی بوعزیزی مجرای بروز نفرت تلنبار شده ای شد که حکومت فاسد بن علی ایجاد کرده بود و با این واقعه سرریز کرد. اما مستقل از این نکته، بوعزیزی ها بعنوان فرزندان طبقه کارگر همه جا هستند و عملکرد جنایتکارانه دولتهای سرمایه داری و گروه های قلدر و فاسد شهرداری، مرتباً این نوع تراژدی ها را بیار می آورد. روزهای آخر آبان متأسفانه دستکم دو مورد خودسوزی صورت گرفت که به تنهایی حکم بر درهم کوبیدن هرچه سریعتر و قاطع تر کلیت نظام منحل اسلامی میدهد.

### خود سوزی یک کارگر گرسنه

کرمانشاه ۲۸ آبان، یک کارگر ۴۵ ساله از کار بیکار شده و ناتوان در تامین نان و مخارج درمان مادر بیمارش، در مقابل دفتر یک نهاد وابسته به وزارت کار کرمانشاه، اقدام به خودسوزی کرد و متأسفانه در بیمارستان بدلیل شدت سوختگی جان باخت. معاون اجتماعی فرمانده انتظامی استان کرمانشاه "انگیزه او را از خودسوزی نامعلوم دانست!"

### خودسوزی یک زن سرپرست خانوار

بندرعباس ۲۹ آبان، ماموران شهرداری تنها اتاق یک زن بندرعباسی ۳۵ ساله سرپرست خانوار، با داشتن دو فرزند و همخانه بودن با دو زن دیگر سرپرست خانوار را، به بهانه اینکه خانه یا اتاقک سیمانی "در مسیر سیل است" و "منزل در زمین تصرفی ساخته شده"، تخریب کردند. فریادها و خواهشهای این زن زحمتکش نتوانست جلوی ماموران شهرداری را بگیرد و این خانم زیر فشار بی پناهی و ناامیدی خود را به آتش کشید. عباس امین زاده شهردار بندرعباس گفت "در لحظات آخر تخریب منزل، زن ناگهان اقدام به خودسوزی کرد!" احتمالاً این خانم "ناگهان" هوس خودسوزی کرده است! بدنبال واکنشهای وسیع در سوشیال میدیا و ابراز نفرت از این عمل جنایتکارانه، شهرداری ضمن دفاع از تخریب منزل این خانواده و آواره کردن آنها، اعلام کرد که هزینه درمان این خانم را بعهده می گیرد!

جنایتکاران و قاتلینی مانند فرمانده نیروی انتظامی کرمانشاه و شهردار بندرعباس وقیحانه از "انگیزه" قربانیان خودسوزی اظهار "بی اطلاعی" می کنند! از سران و کاربدستان حکومت توحش اسلامی

انتظاری جز این نمیتوان داشت. واقعیت اما بر همگان روشن است؛ مسئول قتل این کارگر گرسنه و سوختن این زن آلونک نشین و اکنون بیخانمان تماماً جمهوری اسلامی و در راس آن شخص خامنه ای است. مسئول و مسبب تمام مشقات مردم کارگر و زحمتکش نظام سرمایه داری و حکومت اسلامی حافظ آنست. این مقامات قاتلین رسمی دولتی اند، کسانی که کل ثروت جامعه را در

اختیار گرفتند و با چنگ و دندان از امتیازات سیاسی و اقتصادی طبقه خویش دفاع می کنند. گروه های قلدر و زورگوی شهرداری نیز اوباش پیاده نظام آنها هستند. تراژدی هایی از این دست متأسفانه هر روز رخ می دهند. حمله به روستاها و تخریب منازل حاشیه شهرها و خارج از محدوده با نام نامی دفاع از مالکیت خصوصی و مالکیت سازمان مافیائی اوقاف و امثال بنیاد مستضعفان مرتباً صورت میگیرد. شهرداری هر روز با توجیه "حفظ چهره شهر" با حمله به دستفروشان و مصادره اموال آنها، رسماً و عملاً به پاکسازی و خط زدن بخشی از ارتش بیکاری و طبقه کارگر از جامعه مشغول است. نیروئی که از سوخت و ساز اقتصادی جامعه به بیرون پرتاب شده، از هیچ حمایت دولتی و معیشتی و بهداشتی و درمانی برخوردار نیست و حاکمیت بورژوازی نفس موجودیت آنها را انکار می کند.

تامین معیشت و سلامت و سرپناه، یعنی لوازم اساسی مورد نیاز برای اینکه بتوان بقای خود را بعنوان کارگر حفظ کرد، در جمهوری اسلامی حتی در شکل بدوی آن وجود ندارد. خودسوزی و حمله به خود خروجی وضعیتی است که در آن موجودیت انسانی بطور عام و بازتولید خویش بعنوان برده آماده بکار برای سرمایه بطور خاص، تماماً زیر سوال رفته است. محمد بوعزیزی شاید به ذهنش هم خطور نکرد که اعتراض وی به تحقیر و سرکوب به یک واقعه مهم سیاسی بدل شود. بدون تردید قصد و "انگیزه" این زن و مرد گرسنه و بی خانمان از خودسوزی نیز این نبوده است. اما این "بوعزیزی ها" از وضعیتی خیر میدهند که نیازمند تغییر و آستن تغییر است. یک جامعه را نمیتوان گرسنه نگاهداشت و به سمت شان شلیک کرد. وضعیت کنونی بیش از هر زمان مصادق این جمله طلایی مانیفست کمونیست است؛ کارگران جهان متحد شوید، شما چیزی برای از دست دادن ندارید جز زنجیر هایتان!

۲۶ نوامبر ۲۰۲۰

**جهان بدون فراخوان سوسیالیسم،**

**بدون امید سوسیالیسم،**

**بدون «خطر» سوسیالیسم،**

**به چه منجلائی تبدیل میشود!**

**منصور حکمت**

## دولت را موظف کنیم:

- بیدرنگ شهرها و مناطقی بحرانی را قرنطینه کند، نیازهای بهداشتی، اقتصادی، تدارکاتی و خدماتی ویژه قرنطینه را تامین و تضمین کند!
- بیشترین امکانات و بودجه را به کادر درمان و نیازهای درمانی اختصاص دهد!
- کلیه مراکز تولیدی و خدماتی اعم از دولتی و خصوصی را تعطیل کند. تداوم فعالیت مراکز ضروری و اورژانس، بصورت شیفٹی با کاهش ساعات کار باشد!
- حقوق کارگران و پرسنل واحدهای تولیدی و خدماتی بدون کاهش یا تعویق پرداخت شود!
- هر نوع اخراج و بیکارسازی توسط کارفرمایان ممنوع شود!
- نیازهای معیشتی و پزشکی و بهداشتی کلیه ساکنین ایران را به فوریت تامین کند!
- کودکان کار، زباله گردہا، بی مسکنان و معتادین را در مراکز ویژه با رعایت کامل کرامت انسانی و تامین نیازهای معیشتی و بهداشتی آنان اسکان دهد!
- وسائل بهداشتی از قبیل ماسک، دستکش و شوینده ها بصورت رایگان توزیع شود!
- پرداخت قبوض آب و برق و گاز و اجاره و تلفن تا فائق آمدن کامل به بحران لغو شود!
- کلیه بدهی و دیون مردم به بانکها تا پایان بحران و برگشت به وضعیت عادی لغو شود!

### حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

اسفند ۱۳۹۸

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سردبیر: سیاوش دانشور

[Siavash\\_d@yahoo.com](mailto:Siavash_d@yahoo.com)

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سردبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. نشریه کمونیست تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. مطالب باید حداکثر تا ظهر پنجشنبه دریافت شده باشند.

هفتگی  
کمونیسٹ

### به حزب کمک مالی کنید!

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست به کمک های مالی شما نیازمند است. لطفا کمک های مالی خود را از طریق این شماره حساب برای حزب بفرستید:

Norway

Account number: 0532 1432 400

Account holder: IKIR

IBAN: NO57 0532 1432 400

BIC: DNBANOKKXXX

Bank: DNB

زنده باد سوسیالیسم!